

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابوالقاسم محمد و على آله
الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقية الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله
تعالى فرجه الشريف و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصَّديقَةِ فَاطِمَةَ الرَّكِيَّةِ حَبِيبَةِ حَبِيبِكَ وَنَبِيِّكَ وَأُمَّ أَجْبَايَكَ وَأَصْفِيَايَكَ الَّتِي
اُنْتَجَبَتْهَا وَقَضَّيْتَهَا وَاجْتَرَتْهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ ظَلَمَهَا وَاسْتَحَفَّ
يَحَقُّهَا وَكُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ يَدَمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَكَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أَيْمَةِ الْهُدَى وَخَلِيلَةَ صَاحِبِ اللُّوَاءِ
وَالْكَرِيمَةِ عِنْدَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى فَصَلِّ عَلَيْهَا وَعَلَى أُمِّهَا صَلَوةً تُكْرِمُ بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّي
اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتُؤَيِّدُ بِهَا أَعْيُنَ دُرِّيَّتِهَا وَأَبْلِعُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَالسَّلَامِ.

در این مسئله که اگر مکروه على سبيل التخيير بر دو امر يا چند امر، يعنى چند بيع اكره
کرد مكروه را و مكروه دفعهً واحدة همه را فروخت، آیا در این جا حكم چیست؟ مجموعاً در
مقام شش وجه ذكر شده كه سه وجه آن در تحرير الوسيله بود. وجه اول اين كه هر دو
صحيح باشد. كه قوَاهُ الشيخ الاعظم قدس سره و رَجَّحَهُ الامام در تحرير الوسيله، اگرچه
بعداً در بيع عدول کردند.

وجه دوم فساد هر دو بود. كه اين هم بزرگانی قائل به اين شدند منهم اصحاب المنهاج
هست كه قائل به اين مسئله شدند. محقق خوئی و عده‌ای از تلامذهی ایشان ... اگرچه
محقق خوئی در درس غير از اين را فرمودند اما در فتوا اين را اختيار فرمودند. كه بحث
اين دو تا را انجام داديم تا حدودی. اما يك مقداری باقى مانده كه بعد نعود اليه.

وجه سوم اين بود كه بگويم يكی از اين دو تا صحيح است و يكی باطل است، لا على
التعيين. يكی صحيح است لا على التعيين، و يكی باطل است لا على التعيين، و التعيين
بالقرعة. كه اين مطلبی است كه خب بزرگانی فرمودند مرحوم امام در بيع اين را اختيار
فرموده.

وجه چهارم همين وجه هست كه بگويم يكی صحيح است و يكی باطل است لا على
التعيين. و التعيين باختيار الباع. كه اين را هم مرحوم محقق خودی در درس اختيار فرموده
و بعض تلامذهی ایشان هم فتوايشان به همين است.

وجه پنجم اين است كه باز همين مسئله كه يكی صحيح است و يكی باطل است لا على
التعيين، و التعيين بالقسمة المبنية على التراضی. كه اين را شيخنا الاستاد قدس سره در
ابتغاء الفضيلة فرمودند و فرمودند لعلَّ اقوى الوجوه. دليل اين وجه اين است كه خب
اين جا در اثر اين كه يكی اكراهی هست باطل است. و يكی صحيح است پس از اين دو مثلاً

متاعی که این دو فرشی که یکی مکروه علیه علی سبیل البدلیة بوده، فروخته شده، پس یکی منتقل شده و یکی منتقل نشده در ملک او باقی مانده، وقتی یکی صحیح است و یکی صحیح نیست، یعنی در واقع یکی از این فرشها لا علی التعین مال مشتری شده و یکی از این فرشها هم لا علی التعین در ملک خود بایع باقی مانده.

خب حالا این جا از مواردی است که کأنّ مثل موارد اختلاط اموال است پس بنابراین باید تقسیم بکنند به از راه قسمت تعیین بکنند از راه قسمت که البته قسمتی که مبنی بر تراضی است. حالا تعبیر ایشان این است المبنیة علی التراضی. و ایشان می فرمایند در این مقام این جا و جاهایی که نظیر این است می توانیم بگوییم که باید همین حرف را زد. مثلاً دفعهً واحدة دو بیعی را انجام داده که یکی اکراهی هست و یکی اضطرار است. و حالا نمی دانیم اکراهی باطل است و اضطراری درست است. و این جا حالا نمی دانیم کدام را بگوییم منتقل شده و کدام منتقل نشده. به همین تقسیم و قسمت می توانیم بگوییم. حالا ما برمی گردیم به این فرمایش، حالا ششم را هم بگوییم حالا برمی گردیم.

ششم این است که بگوییم این جا یکی از این دو تا صحیح و یکی باطل است لا علی التعین، ولی تعیین به تصالح و مصالحه است، نه به قسمت؛ مصالحه باید بکند. که این را محقق ایروانی قدس سره در تعلیقه مبارکه فرمودند. فرمودند اگرچه ما به طور قاطع می گوییم هر دو صحیح است به آن بیانی که ایشان داشتند برای وجه صحّت، چون حرف ایشان این بود که در این جا اکراه تعقل ندارد اصلاً نسبت به بیع هر دو. چون بایع که گفته یکی را بفروشد، پس این که حالا هر دو را می آید می فروشد، هر دو که حرف بایع نبوده حرف مکروه نبوده، پس یکی از اینها حتماً به اختیار خودش، به طیب نفس خودش، اقدام کرده. وقتی یکی به طیب نفس اقدام شد چون مقصد مکروه محقق می شود خود به خود، پس دیگری هم هیچ وقت به اکراه محقق نمی شود. بنابراین اکراهی در این جا نیست. فلذا قاطعاً ایشان می فرمایند که و لا احتمال دیگری باید گفت که هر دو صحیح است. اما اگر اغمضنا از این نظریه. و آمدم گفتیم یکی صحیح است و یکی باطل است. این جا باید بگوییم که به تصالح یا به قرعه، مصالحه کنید. اگر گفتید قرعه هم اشکال دارد خب مصالحه باید بکنید، چون یکی از این مالها، مال بایع است و یکی هم مال مشتری شده، آن که مکروه علیه است خب مال بایع است باقی مانده در ملک بایع. آن که نه، خب منتقل شده به مشتری. کدام است نمی دانیم. باید تصالح بکنند، مصالحه بکنند. این شش وجه در مقام است.

خب این وجه سه و چهار و پنج و شش، یک مشکله‌ی مشترک دارند، یک اشکال مشترک دارند که همان اشکالی است که در وجه ثانی گفته می شد. و توی اینها آن حل نشده. و آن وجه چه بود؟ این بود که شما که می خواهید بگویید یکی از اینها صحیح است لا علی التعین، چه جوری می گویند؟ مستند این حرف چه هست؟ به «أحلّ الله البيع» می خواهید تمسک کنید؟ قابلیت تطبیق ندارد. چون لا علی التعین فردی که معین نیست اصلاً، مردد است، این که چنین فردی وجود ندارد که «أحلّ الله البيع» بخواهد آن را بگیرد. عنوان احدهما و اینها هم که امام آن جوری تصویر می کردند که این هم که منشأ بایع نیست. آن نیامده احدهما را بفروشد، آن هم این را فروخته و هم آن را فروخته، معاً. بخواهید بر هر دو تطبیق بکنید این نمی شود چون می دانیم یکی از اینهاست. بخواهید بر احدهمای متعین تطبیق بکنید ترجیح بلا مرجح است. این یا آن؟ خب این چه جوری حل شد؟

س: به احدهمای معینی که با شرط متأخر معین می شود بالقرعة أو التصالح أو التقسیم أو

غیرهما؟

ج: بله این حرف امام بود دیگر که متمم است. این هم که ما دلیلی نداریم. توی ادله‌ی قرعه نوشته که من متمم انشاء هستم.

س: ما جمع می‌کنیم ادله را؟

ج: ما که نمی‌توانیم جمع بکنیم.

س: چرا نمی‌توانیم.

ج: دست ما که نیست. شارع شاید این‌جا را متمم قرار نداده.

س: عیب ندارد اشکال اثباتی بکنید بگویند از این در نمی‌آید.

ج: بله دیگر. همین.

س: ماده‌ی اشکال ثانی که در شق صحت می‌گفتید این بود تطبیق نمی‌کند. امکان تطبیق ندارد. مرجح است؟ عیب ندارد ما می‌گوییم مرجح دارد. شما می‌گویید اثباتاً

ج: بله آن‌که می‌گوییم نمی‌کند یعنی خودش، خودش که تطبیق نمی‌کند، بخواهید به یک امر محامل خارجی از طرف شارع، آن هم که ما دلیل اثباتی برای آن نداریم.

س:

ج: همین دیگر. پس در مقام نمی‌توانیم بگوییم. این شبهه که ما بخواهیم بگوییم یکی از این‌ها حتماً درست است علی‌التعین، مشکله‌ی آن این است. این را شما چه جور حل کردید؟

این حالا یک جوابی بعضی اعلام عصر دام ظلّه در مصباح المنهاج دارند که این را بعد عرض می‌کنیم که خواستند با این شبهه را حل بکنند. و ایشان هم قائل هستند به صحت هر دو.

مطلب دیگری که در مقام هست نسبت به فرمایش استاد، چون آن احتمال سوم که با قرعه بخواهد حل بشود مناقشه‌ی آن قبلاً بحث شده. این‌که بخواهد با تعیین باع باشد، این هم اشکالش حل شد که یک ثبوت معینی ندارد که او بخواهد تعیین بکند. و قیاس مقام به صاع از صیره، قیاس مع الفارق است. چون آن‌جا صاع من صیره فروخته شده، و آن معامله درست است در مقام تطبیق به این. و کسی که می‌آید صاعی از صیره را می‌خرد، در عرف عقلاء این است که تطبیق آن به ید باع است. این کلی. این‌جا کلی فی المعین را می‌خرد در حقیقت.

و اما فرمایش استاد که فرموده با قسمت مبنیه علی‌الرضا ایشان فرموده. حالا صرف‌نظر از آن اشکال عامی که به همه‌ی این وجوه بود که شما چه جور می‌گویید اصلاً یکی از این‌ها درست است تا حالا بعد بیاید قسمت بخواهد بشود، حالا صرف‌نظر از آن اشکال، اشکال این است که این فرمایش که قسمت می‌فرمایند، این در تمام موارد قابل تصور نیست، مثل مثال‌های متعارفی که می‌زنیم این روزها، دو تا فرش، دو تا ماشین، مثلاً. یا یک فرش، یک ماشین. چون قسمت مال موارد اشاعه است. آن‌جا اگر دو تا مالک

داریم و ملکیت آن‌ها به نحو اشاعه است که این اشاعه شدن اسبابی دارد که در کتاب الشرکه بیان شده. وقتی به نحو اشاعه باشد آن‌جا بله جای قسمت است. اما جایی که اشاعه نیست، مثل این‌که دو تا فرش است دیگر.

س: یعنی کی؟

ج: یعنی مالک

س: نه اشاعه نیست یعنی این‌که امکان اشاعه ندارد امکان اشاعه که هست.

ج: نه.

س: دنگی با هم مالک می‌شوند.

ج: نه فرض این است که این‌جوری ... مالک یعنی بایع ...

س: اشاعه نیست؟

ج: اشاعه نیست بله. یکی مال آن شده یکی مال این است. این مخلوط شدن و مشتبه شدن دو تا متاع هست که نمی‌دانیم این مال آن است یا مال آن است. مثل مثلاً کفش‌ها گاهی مخلوط می‌شود نمی‌دانیم این مال من هست یا آن. عباها مخلوط می‌شود این‌جا که اشاعه نیست.

بله امکان فرض اشاعه در ما نحن فیه وجود دارد مثل این‌که مکره می‌گوید باید مثلاً یک دوم این زمین را به من بفروشی. آن می‌آید کل آن را می‌فروشد. خب این‌جا بله می‌شود گفت که اشاعه شده. مثلاً فرض کنید بگوییم اشاعه هست حالا.

پس این‌که ما بیایم بگوییم در کل این مسئله وجه پنجم این است مطلقاً به نمی‌دانم قسمت کذا، این

اشکال دوم، یعنی مطلب دوم، مطلب دومی که در این‌جا در حول کلام استاد هست این است که در باب قسمت یک بحثی وجود دارد و آن این است که آیا تقسیم حتماً باید به قرعه باشد؟ یعنی بعد از این‌که تعدید سهام می‌کنند یا قسمت به رد است یا قسمت به تعدیل است یا قسمت به افراض است بعد از این‌که سهام را تعدید می‌کنند باید قرعه بزنند،

س:

ج: یعنی این‌هایی که چیز شده یکی بخشی از آن را می‌دهند به آن و بخشی را هم به آن رد می‌کنند.

خب در این‌جا فقط راه در این موارد قرعه است یا به تراضی هم می‌شود؟ یعنی قسمت به تراضی، نه به قرعه. بعضی از فقهاء فرمودند که نمی‌شود به تراضی. حتماً از راه قرعه است. همین‌جوری بیایم بگوییم با هم قسمت که می‌خواهیم بکنیم بیایم بگوییم که خب باشد آن مال تو، آن مال من. با این تعین پیدا نمی‌کند. باید قرعه زد، آن وقت تعین پیدا می‌کند.

بعضی از بزرگان در منهاج الصالحین، ایشان فرمودند این که به تراضی بشود الاحوط لااقل این است که مثلاً نه، باید

س:

ج: بله، ولی ملک او نشده.

خب اگر ما این مینا را که حالا من نمی دانم استاد مینایشان چه هست؟ فلذا نمی خواهیم به ایشان اشکال بکنیم. مطلب را داریم محاسبه می کنیم. اگر ما این مینا را بپذیریم که باید به قرعه باشد خب این مرجع آن می شود به احتمال سوم که می گفت با قرعه تعیین می شود. این جا هم که شما می گوید قسمت مبنیهی علی التراضی و شاید این که استاد این جا فرموده «القسمة المبنية علی التراضی» به همین نکته توجه دارد. که ما اگر بگوییم قرعه که برمی گردد به همان وجه خامس نمی شود. «نعم المبنية علی التراضی» که ایشان قائل باشند که در باب قسمت تراضی کفایت می کند و لازم نیست که با قرعه معین بشود. که المبنية علی التراضی، این قید احترازی هست یعنی احتراز عن القرعه است. تا این که به آن وجه برنگردد. و شاید هم والله العالم این تصالحی که ایشان فرموده یعنی قسمت مبنی علی التراضی ممکن این که نظرش به همان مصالحه باشد که محقق ایروانی فرموده البته اقرب همان معنای اول است که عرض کردیم که ایشان می خواهد احتراز بفرماید از قسمتی که مبنی بر قرعه است. تا این که برنگردد به آن وجه. ولی شاید هم حالا، خیلی البته شاید بعید، این است که به همان مصالحه برگردد.

و اما مصالحه ای که فرموده مرحوم ایروانی فرموده، خب فقط همان اشکال عام بر آن هست و اما مصالحه، خب اشکال ندارد الصلح جایز و صلح هم نافذ است اگر می آیند مصالحه می کنند با هم دیگر که این مال تو باشد آن مال این باشد و با همین ادلهی عمومات صلح تمسک می کنیم می گوئیم خب این جا درست است اگر آن اشکال عام را صرف نظر از آن بکنیم.

و از این عرایضی که عرض شد این جا ممکن است یک وجه سابقی را هم اصطیاد بکنیم و آن این است که یکی درست است و یکی هم باطل است لا علی التعیین. آن وقت بالقسمة المبنية علی التراضی أو المصالحة تعیین می شود یعنی أحد الامرین بحسب موارد.

س: یعنی مثلاً بگوییم بالقسمة بالتراضی فی المشاعات و بالقسمة بالتصالح فی المثللاً غیر المشاعات؟

ج: بله مثلاً این جوری بگوییم. البته تصالح آن در مشاعات هم شاید اشکال نداشته باشد. اگر کسی بگوید ادلهی صلح، می گیرد این جاها را. پس بنابراین آن قسمت آن می شود برای مشاعات فقط. اما صلحش هم مال مشاعات باشد و هم مال غیر مشاعات باشد. این هم وجه اخیر است.

اما حالا برویم بر سر آن اشکال که اشکال عام بود و ما هم تا به حال قول قوی و وجه قوی در نظر همان وجه ثانی است که یعنی بگوییم هر دو باطل است. اصلاً باطل است این. خب بیان آن هم همان بود که تکرار شد شیخ اعظم اصل آن را فرمودند محقق اصفهانی هم شیده و اوضحه، به آن بیانی که گفته شد.

بعض الاعلام در مصباح المنهاج ايشان فرموده است که اکراه تنها کفایت نمی‌کند برای بطلان. صدق الاکراه به تنهایی لا یکفی للبطلان. بلکه باید داعی مکروه بر انجام آن فعل مکروه الیه داعی آن چه باشد؟ دفع الضرر باشد. اگر داعی آن دفع الضرر نباشد ولو اکراه صدق نکند، این کافی نیست برای رفع اثر و حکم. و در ما نحن فیه، در این‌جا که هر دو را با هم می‌فروشد در این‌جا داعی او بر فروش هیچ‌کدام در حقیقت دفع الضرر نیست.

حالا این مطلب ایشان را تعلیل این‌جای آن را که چطور دفع الضرر نیست یکی یک وقتی ممکن است که این را توضیح بدهیم به همان بیان مرحوم ایروانی که ایشان این را نمی‌گوید، خود ایشان یک بیانی دارد. و بعد برای این بیان دو تا مقرب، دو تا منبه مثلاً ذکر می‌کنند. بیان ایشان این است که از ترک بیع هر یک از این دو تایی که دارد با هم می‌فروشد اگر من این بیعی را که مثلاً گفته یکی از این دو کتاب را مثلاً بفروش، از ترک بیع این کتاب این‌جور نیست که مطلقاً بینم ضرری بر من وارد می‌شود تا این‌که داعی من بر فروش این مطلقاً چه باشد؟ دفع ضرر باشد نه، ترک این در صورت ترک او بر این ضرر مترتب می‌شود. اما اگر ترک این همراه با فعل آن شد خب بله این ترک این که ضرری بر آن مترتب نمی‌شود. تا داعی من و انجام این، این باشد که اگر من این کار را ترک بکنم آن ضرر متوعدّ علیه آن بر من وارد خواهد شد. هر کدام از این‌ها را دست می‌گذاریم روی آن، ترک این این‌جور نیست که مطلقاً موجب ضرر بشود تا بتواند داعی من باشد ترک این اگر همراه ترک او شد، و ترک او اگر همراه ترک این شد اما اگر ترک این همراه فعل او شد، و این‌جا این‌جور نیست و وقتی که با هم دارد می‌فروشد هر دو را با هم دارد می‌فروشد پس بنابراین هر کدام را که نگاه می‌کنیم این ترک آن با فعل دیگری همراه می‌شود. پس بنابراین بر ترک او احتمال ضرری وجود ندارد برای آن. بر ترک آن که همراه فعل دیگری است ضرری متوجه او نمی‌شود تا بگوییم دفع این ضرر داعی آن بوده. بله قبول می‌کنیم که این‌جا اکراه صادق است همه می‌گویند برای چه ماشینت را فروختی؟ می‌گوید چاره‌ای نداشتم مکروه بودم. اکراه صادق است ولی اکراه موضوع برای حکم نیست تمام موضوع نیست. باید داعی آن هم دفع ضرر باشد. باید این‌جوری باشد.

س:

ج: با آن هم می‌شود گفت، یعنی ایشان می‌گفت که وقتی یکی ... شما که نسبت به یکی، این‌جوری او می‌گفت،

س: بیانش فرق می‌کند روحش همین است.

ج: حالا روحش هم دو تا هست.

س: اکراه وقتی اکراه هست که داعی نیاز دفع ضرر و وقتی که شما دو تا را می‌فروشی نمی‌توانی داعی تو نسبت به هر دو تا دفع ضرر باشد چون می‌دانی یکی دیگر را داری ترک می‌کنی. روحش آن یکی است از این جهت.

ج: فرموده «أَنَّ تَرْتِبَ الضرر بمخالفة امر المکره و إن کان شرطاً فی صدق الاکراه الا أنَّه لا یکفی ما لم یکن الداعی للعمل هو الخوف من المکره و لا مجال لذلك فی المقام أمّا بالاضافة الی بیع مجموعهما» ترک مجموع، «فلفرض عدم امر المکره به و عدم ترتب الضرر بترکه و أمّا بالاضافة الی کلّ واحد منهما بعینه فلاَّه إَّما یترتب الضرر علی ترکه فی ظرف عدم فعل الآخر» فرق ایشان با آقای ایروانی این است که آقای ایروانی می‌گفت

اصلاً اکراه صادق نیست. سالبه‌ی بانتفاء موضوع است چون یکی که به طیب نفس است. این که به طیب نفس شد مقصد مکره هم انجام شده پس دیگری هم دیگر مکره علیه نیست. ایشان می‌گویند نه اکراه صادق است ولی ما علاوه بر اکراه یک چیز دیگری می‌خواهیم و آن این است که داعی آن این باشد.

س: چرا می‌گفت آقای ایروانی عن طیب نفسه؟ بخاطر این که می‌دانست که اکراه وقتی هست که من هر دو تا را بخواهم ترک نکنم.

ج: نه دیگر اکراهی نیست که. یکی که معلوم است بخاطر آن نفروخته که.

س:

ج: بله آن می‌گفت موضوع منتفی است می‌گفت موضوع اکراه منتفی است ایشان نمی‌گویند موضوع اکراه منتفی است.

«و اما بالاضافه الى كل واحد منهما بعينه فلائهما يترتب الضرر على تركه في ظرف عدم فعل الآخر لا مطلقاً» که چه آن را انجام بدهی و چه انجام ندهی. «و لو اتى به معه» یعنی با ترک آن این را انجام داده باشد. «حيث لامجال حينئذ لكون الدافع لبيع كل منهما مع الآخر تجنب الضرر، بل لابد من كون الدافع امراً آخر ككراهة التفريق بينهما» باید گفت علت و انگیزه‌ی آن چیز دیگری است که این دو تا را با هم دارد می‌فروشد. و الا ضرری که دیگر مترتب نیست. می‌داند دیگر ضرری مترتب نیست نه بیع این و نه به بیع آن. چون بیع این وقتی باعث ضرر می‌شد که این را بخواهد ترک بکند با ترک او، الان آن را که دارد انجام می‌دهد. آن یکی را، ترک این که چیزی نداشته که حالا فعل آن در اثر این باشد که بخواهد ضرر را از خودش دفع کند، این جا ضرری دیگر نبود، «بل لابد من كون الدافع امراً آخر ككراهة التفريق بينهما المستلزم للرضا ببيعهما معاً بسبب الاكراه على بيعهما، فالمقام نظير ما لو أكرهه زيد على بيع أحد عبديه» زید می‌گوید یکی از این دو تا نوکرها، عیدت را باید بفروشی، و الا کذا خواهیم کرد. و این آقای مکره می‌داند فردا مثلاً عمرو سئکرهه علی بیع اصغرهما، یک عبدی کبیر است یکی صغیر است یکی مثلاً پنجاه سالش است یکی سی سالش است می‌داند فردا عمرو می‌آید می‌گوید آن سی ساله را معیناً، می‌گویند باید بفروشی، امروز زید دارد می‌گوید یکی از این دو تا را بفروش، حالا این آقا اگر بپایند، الان امروز بیاید این اکبر را بفروشد، معامله‌اش درست است یا درست نیست؟ مکره است؟ یا نه شما می‌گویید نه خب تو فردا که می‌دانی که این جوری هست و فردا وقتی که آن اصغر را بفروشی، هم از آن رهایی پیدا کردی و هم از این رهایی پیدا کردی. البته مقصودشان این نیست که آن عمرو بعداً می‌آید می‌گوید .. به من بفروش، آن هم گفته یکی از این‌ها را به من بفروش، نه بفروش. حالا ولو به دیگری.

س: حتی به من بفروش هم باشد ولی انتفاع موضوع شده، قبلاً فروختند به کسی دیگر دادند. ولو این که بگویند به من هم بفروش، می‌دانم فردا می‌خواهد بگوید اصغر

ج: پس خلاصه جوری باشد که تخلص بتواند بکند.

س: تخلص کرده دیگر.

ج: حالا ایشان می‌گویند این جا چه هست؟ این جا درست است که آن رها کرده گفته احدهما، ولی از نفروختن الان این اکبر، خوف و ضرری برای او ندارد. صدق اکراه می‌شود

این‌جا، ولی خوف ضرر برای اکبر که نیست. برای این‌که می‌تواند با فروش آن اصغر که فردا آن می‌گوید حل بکند مسئله را. «فالمقام نظیر ما لو أكرهه زيد على بيع احد عبديه و باع اكبرهما و هو يعلم أنَّ عمرًا سيكرهه على بيع اصغرهما و الله لو لم يبع الاكبر حتى باع الاصغر» اگر این اکبر را نفروشد تا این‌که اصغر را بعداً بفروشد، «لأمن الضرر من زيد و عمرو» از هر دو مکره در امنیت خواهد بود، «لإكتفائهما ببيعه، حيث لا مجال للبناء على صدق الاكبره على بيع الاكبر حينئذ بعد العلم بعدم الترتب الضرر على ترك بيعه في طرف بيع الاصغر المفروض حصوله بعد» این یک مثال، گفتند این‌جا مثل آن جاست. «و نظير ما إذا أكره أحد شخصين على البيع» می‌گوید یا زید یا عمرو، باید کتاب‌تان را بفروشید، خانه‌تان را بفروشید. من خانه می‌خواهم حالا یا تو بفروش یا آن. حالا هر کدام از این‌ها وقتی که احتمال می‌دهند که دیگری می‌فروشد یا می‌دانند می‌فروشد، این‌جا اگر بیاید بفروشد، می‌توانیم بگوییم عن اکراه فروخته؟ بله اکراهی وجود دارد در این‌جا، اما این جور نیست که این خوف ضرر داشته باشد از نفروختن، چون می‌گوید خب آن می‌فروشد. «نظير ما إذا أكره أحد الشخصين على البيع فباع كل منهما مع علميه بتحقيق البيع من الآخر أيضاً، حيث يصح البيع من كل منهما كما يظهر مما سبق في المسئلة الثالثة و من هنا كان الظاهر في المقام صحة البيع فيهما معاً» این فتوای ایشان این می‌شود خلافاً لـ جدشان، مرحوم آقای حکیم که فرموده «بطل فيهما جميعاً» که این بطل فيهما جميعاً بعد آقای خوئی هم اقتره فی محلّه مرحوم آقای تبریزی هم اقتره فی محلّه و شیخنا الاستاد دام ظلّه هم اقتره فی محلّه احتمالاً.

س: مثال دوم بهتر از مثال اول نبود؟ مثال دوم را به دو نفر می‌گوید هر دو تا می‌دانند آن یکی می‌فروشد این مثال بهتر از این هست که مطلقاً دفع ضرر نمی‌کند بلکه مقیداً دفع ضرر می‌کند و این مقید می‌داند که لایتحقق. چون توی مثال اول ممکن است که بگوییم اکراه صدق نمی‌کند از باب این که ما می‌دانیم به بیع اصغر تفصی پیدا می‌کنیم از هر دو ضرر، بخاطر وجود ما يُتفصی به، به این‌که فقط اصغر را فروشد، بیع الاکبر بوجود ما يُتفصی به از حالت اکراه خارج می‌شود نه بخاطر این‌که امن الضرر ایجاد می‌شود بخاطر این‌که شرط اکراه که وجود التفصی هست من می‌دانم اصغر را بفروشم دیگر اکراهی به اسم اکبر وجود ندارد و تفصی پیدا می‌کنم بخاطر این که شرط امکان تفصی منتفی نمی‌شود و ما يُتفصی به موجود هست اکراه لا یدکر، نه بخاطر قضیه‌ای که ایشان می‌فرمایند. اما در دومی مثال قشنگی هست.

ج: خب حالا شما تشکیک در این‌که یکی اوضح است و یکی واضح است آن حالا شما می‌فرمایید اول مثلاً مثال دوم را ذکر می‌فرمودید چون آن اوضح است

در آن مثال اول که حالا ایشان زدند یک بحثی وجود دارد که بعداً مطرح می‌کنیم ان شاءالله و آن این است که اگر در افراد طولی کسی مکره شد که مثلاً به او می‌گوید که یا روز جمعه یا روز شنبه باید متاع خودت را بفروشی، آیا اگر روز جمعه آمد فروخت با این‌که حالا می‌تواند ممدوحه دارد شنبه بفروشد، معامله‌ی این چه جوری است؟ درست است یا باطل است؟ یا موسّع گفت، گفت امروز، از اول صبح یا شب گفت که آقا فردا باید متاع خودت را بفروشی، فردا از اول صبح است تا غروب. این همان اول صبح آمد و فروخت، این بین آقای نائینی و آقای خوئی اختلاف است یا سه قول در مسئله هست که این فرع را بعداً عنوان می‌کنیم چون امام این فرع را در تحریر عنوان نفرمودند که ایشان افراد عرضی را مطرح فرمودند در تحریر، افراد طولی را مطرح نفرمودند.

س: با احتمال این که متوجه بشود یعنی؟ یعنی در واقع زود بیاید اقدام بکند با وجود این که احتمال می دهد که اتفاق بیفتد

ج: حالا آقای نائینی تفصیل داده ولی آقای خوئی تفصیل ندادند و آقای خوئی می گویند مطلقاً اگر بدار کند درست است. و آقای نائینی بین حرام و محرمات و بین وضعیات و معاملات تفصیل قائل شدند.

حالا مسئله ی این را بعد ان شاءالله متعرض می شویم.

حالا این جا می گوید که معلوم می شود که این فرصت دارد. الان این این که می گوید یکی از این دو تا را بفروش و این می داند بعداً با آن بعدی می تواند از شر این خلاص بشود پس معلوم می شود که آن که گفته احدهما را بفروش، موسّع هست. و در موسّع عدهای می گویند اگر که بفروشد صحیح است حالا شما هم دارید می گوید که صحیح است.

س: از اول دارد می گوید که یکی از این دو تا را بفروش دیگر، یا اصغر را بفروش، یا اکبر را بفروش. حالا من می دانم که فردا آن یکی می آید می گوید اصغر را بفروش.

ج: و اگر بعداً اصغر را می فروشم از گیر هر دوی آن ها نجات پیدا می کنم. پس معلوم می شود که اولی موسّع هست.

س: گیر نمی دهد اولی دیگر تا فردا؟

س: یعنی چی امر موسّع هست؟

ج: امر موسّع است یعنی نگفته همین الان بفروش.

س: می گوید که اگر فردا هم فروختی، مشکلی ندارد دیگر.

ج: بله مشکلی ندارد دیگر. فلذاست که می داند که با آن چه می شود و در این صورت که موسّع هست خب یک نظر این است که و حالا ایشان نمی دانم این مسئله را مطرح کرده یا نکرده؟ بعید است که مطرح کرده باشد، پس بنابراین از این باب می گویم صحیح است. با مقام تفاوت پیدا می کنیم.

س: ایشان گفت که اگر فردا بفروشد

ج: نه از باب این که دارند این جوری تصویر می کنند.

س: نه مثال ایشان این بود که مکره همین الان

ج: نه مکره گفته که یکی از این دو تا را بفروش،

س: و لو فردا.

ج: بله.

س: باید ببینیم متن چه گفته.

ج: عبارت آن را خواندم دیگر. عبارت ...

س:

ج: «فالمقام نظیر ما لو أكرهه زيد على بيع احد عبديه فباع أكبرهما و هو يعلم أنّ عمرّاً سيكرهه على بيع اصغرهما و أنّه لو لم يبع الاكبر» یعنی يعلم «أنّه لو لم يبع الاكبر حتى باع الاصغر لأمن الضرر من زيد و عمرو، لإكتفائهما ببيعه» این جا «حيث لا مجال للبناء على صدق الكراه على بيع الاكبر حينئذ بعد العلم بعدم ترتّب الضرر على ترك بيعه في صرف بيع الاصغر المفروض حصوله بعده»

س: اگر مثال را این طوری بکنیم چی؟ مثال را بگوئیم که اولی آمده اکراه کرده که یا اصغر یا اکبر را همین الان بفروش، من می دانم فردا یک کسی می آید فقط اصغر را از من می خواهد.

ج: نه آن که مسلم است.

س: نه مثال را این جوری ترسیم بکنیم.

ج: نه اصلاً مثال ایشان نمی شود. چون الان

س:

ج: نه ببینید آن وقت ضرر مرتب می شود چون در الان یا باید ...

س: اصغر را بفروشم یا اکبر را بفروشم. می دانم فردا هم اصغر را یکی کسی می آید اکراه می کند من می آیم اصغر را می فروشم موضوع منتفی می شود برای اکراه فردا؟ نه این که نگه می دارم فردا که حالا اصغر هم آمد گفت اصغر را بفروش، آن هم گفته که یکی از این دو تا را بفروش، اصغر را می فروشم، بعد می شود موسّع، این جوری نگوییم. بگوئید مثال آن جاست نظیر ما إذا این طور، همین الان یکی کسی آمده جمعه می گوید همین الان یکی را بفروش، من می توانم فردا هم طرف تهدید کرده ام اس داده گفته فردا هم می آیم اصغر را از و می خواهم و اکبر را اصلاً چشم روی آن ندارد. چشم و نظر ندارد روی اکبر.

ج: علی ایّ حال آن کسی که گفته احدهما را بفروش باید موسّع باشد.

س: نه این جا دیگر موسع نمی شود. نمی خواهم نگه دارم تا فردا که بگوئید بداع کرد، نه همین الان، مضیق است می گوید یا اصغر را همین الان بفروش، یا اکبر را همین الان بفروش. من این جا می دانم دفع الضرر می توان کرد به فروش اصغر الان، لإنتفاء موضوع، دیگر موضوعی نمی ماند که فردا بخواهد

ج: نه آخر چون فرض دارد می کند می داند فردا بکُرهه ...

س: به چی؟ به فقط اصغر.

ج: می دانم.

س: آقا مثال ایشان را قبول دارم ایشان این جوری نگفته، ایشان می گوید حتی باعه فردا، و يُنتفی الضرر.

ج: که فرموده که «فی ظرف بیع الاصغر المفروض حصول بیع الاصغر بعده» یعنی بیع اصغر بعده تحقق پیدا می‌کند شما می‌گویید همین امروز اصغر را بفروش، از بیع این خلاصی پیدا می‌کنی فردا هم سالی بهی بانتفاء موضوع است آن با چه می‌تواند تو را اکراه بکند؟ اصغری نیست که بیاید اکراه بکند. مگر این‌که آن یقه‌ی او را بگیرد بگوید فلان فلان شده چرا فروختی؟

س:

ج: حالا ایشان تصویرش این نیست. این مثالی که از ایشان می‌زنند این مثال مقرر بحث ما نمی‌تواند باشد در ما نحن فیه. چرا؟ برای این‌که این داخل آن مسئله می‌شود مسئله‌ما در این‌جا که آقایان مطرح کردند این افراد عرضیه است نه طولیه. در این‌جا.

و اما حالا ببینیم اصل خود مسئله. یک سؤال دیگر هم این‌جا این است که شما دو چیز می‌گویید دخیل است اکراه باشد اکراه باید باشد و این خوف ضرر داشته باشد. مجرد وجود اکراه کفایت نمی‌کند. صدق اکراه هست اما باید این‌که این بیع را انجام می‌دهد برای این باشد که ببیند اگر انجام ندهد بر انجام ندادن همین ضرری مرتب خواهد شد.

س: دفعاً للضرر

ج: و دفعاً للضرر انجام داده.

این را به چه دلیل دارید می‌فرمایید؟ اگر صدق اکراه را قبول می‌کنید یک وقت حرف ایروانی را می‌زنید می‌گویید اصلاً اکراهی صدق نمی‌کند این‌جا. یک وقت نه می‌گوییم اکراه وجود دارد اما این کفایت نمی‌کند کما این‌که تصریح هم فرمودند.

س: متن آن چه هست؟ می‌گوید الاکراه موجود است یا می‌گوید صدق ادلة الاکراه؟ اگر بگوید صدق ادلة الاکراه اشکال شما هست، که اگر صدق ادله‌ی اکراه می‌شود دیگر شرط اضافی را از کجا می‌آورید؟ اما این‌جا شاید بگوید نه می‌گوید اکراه هست یعنی اخافه هست ولی باید نیت من هم باشد

ج: بله خب دارم عرض می‌کنم دیگر. حالا شما باید دوباره نگاه بکنید.

ایشان فرمودند که «إِنَّ تَرْتُّبَ فِیْهِ» بعد از این‌که آن دلیل را بیان می‌فرمایند. می‌فرمایند «فِیْهِ أَنْ تَرْتُّبَ الضَّرَرُ بِمُخَالَفَةِ أَمْرِ الْمَكْرَهِ وَ إِنْ كَانَ شَرْطاً فِیْ صَدَقِ الْاِکْرَاهُ» و این‌جا اگر هیچ‌کدام را نیاید بفروشد معلوم است که مخالفت با امر مکره کرده و صدق اکراه این‌جا می‌کند. «إِلَّا أَنَّهُ لَا يَكْفِي مَا لَمْ يَكُنِ الدَّاعِي لِلْعَمَلِ هُوَ الْخَوْفُ مِنَ الْمَكْرَهِ»

س: و یکفیی در چی؟ در صدق اکراه.

ج: نه.

س: وقتی که می‌گوید لایکفیی طرف نقیض آن این است. یعنی اگر یکفیی به صرف این

ج: نه. برای بطلان لا یکفیی.

س: بطلان عن اکراه دیگر؟

ج: بله دیگر.

س: یعنی بطلان ناشی از غیر اکراه که نداریم بطلان عن اکراه که ادله‌ی اکراه صدق می‌کند یا نه؟ ایشان دارد این را می‌گوید می‌گوید لا یکفی در صدق. باید دفع ضرر تا صدق یکفی. ولی آن را که می‌فرمایید بشود اکراه هست اکراه هست نه صدق عنوان رفع ما استکرها می‌شود این حرف را که کسی نمی‌زند قطعاً شأن آن‌ها أجل هست. بگوید رفع ما استکرها هست من از جیب خودم یک چیزی را می‌گذارم. خب این که مؤونه بر هست.

ج: نه حالا این قدر هم خارج از چیز نیست.

ممکن است که منشأ فرمایش ایشان این باشد که در بعضی کلمات هم دیده می‌شود، که شارع که می‌آید می‌فرماید که رفع ما استکرها علیه از باب این است که به تناسب حکم و موضوع استقلال در اراده ندارد.

س: این‌ها هم همین را می‌گویند.

ج: نه.

س: پس رفع ما استکرها وزانش همان حرف عقلاء را می‌زند.

ج: بله اما یک کسی لقائل أن يقول که نه، شارع می‌گوید هر جایی که اکراه بود من به این‌ها کاری ندارم من به صدق اکراه کار دارم.

س: آن دیگر رفع ضرر نیت نمی‌خواهد آن را که دیگر مطلق می‌گویند. شرط نمی‌داند.

ج: نه می‌دانم.

س: کسی که مثل آقای حکیم شرط می‌داند.

ج: آقای عزیز تا فی الجمله ضرری نباشد اکراه صدق نمی‌کند. همین که فی الجمله ضرر اگر هیچ‌کدام را انجام ندهد که ضرر بر او متوجه می‌شود.

پس بنابراین این یک شرط اضافه‌ای است که شما می‌آورید از کجا می‌آورید این را؟ می‌گوید رفع ما استکرها علیه، اکراه صادق است این‌جا یا صادق نیست؟ اگر نفروشم اصلاً این ضرر بر من وارد می‌شود یا نمی‌شود؟ خب می‌شود. پس من مکره هستم منتها این رفع اکراه را به چی می‌توانم بکنم؟ به این‌که یکی را انتخاب بکنم. حالا آمده دو تا را می‌فروشد. حالا که می‌گویم دو تا را می‌فروشی، پس یکی حتماً بخاطر آن هست پس دیگر اکراه مکره علیه وجود دارد. منتها لا علی التعمین. یکی هم که نداری، ضرورتی نداشته اخافه‌ای نداشته پس آن صحیح است. اما این‌که این‌جا ایشان می‌فرماید اکراه را ما قبول داریم خلافاً لـ آقای ایروانی که وقتی با هم می‌فروشی، موضوعاً اکراه صدق نمی‌کند. چون همین که تصور کردی یکی به طیب نفس بوده و همین يقوم مقام مقصد المکره باعث می‌شود موضوعاً آن دیگری هم دیگر مکره علیه نباشد. ایشان این را نمی‌گوید. ایشان حرفش این است که ما علاوه‌ی بر آن باید خوف داشته باشیم که اگر این

را انجام ندهم. خوف داشته باشم که اگر این را انجام ندهم ضرر بر من وارد می‌شود و شما چنین خوفی در هر کدام که نگاه می‌کنیم ندارید. وقتی با هم می‌فروشید، چون خوف از ضرر مترتب شدن در جایی است که با دیگری، دیگری هم ترک بشود، اما اگر دیگری ترک نشود که خب بر ترک این ضرری نیست، پس شما نسبت به این ضرری را حس نمی‌کنید چون دیگری را دارید انجام می‌دهید می‌رویم سر آن، بر ترک آن هم ضرری حس نمی‌کنیم چون با آن است. و ما این را احتیاج داریم خب این‌جا سؤال این است که شما این را از کجا درآوردید؟ که باید این‌جوری باشد آن می‌گوید اطلاق ... می‌گوییم اطلاق رفع ما استکرها علیه ... شارع می‌گوید هر جایی که اکراه بود من برداشتم.

اگر این‌جوری تصویر کردیم و گفتیم آن وقت مشکل همان می‌شود که «احل الله البیع» را شما چه جور تطبیق می‌فرمایید؟

على أئِّ حالٍ الى هنا به این نتیجه رسیدیم که یک دلیل قانع‌کننده‌ای نتوانستیم پیدا بکنیم و ما این‌جا عرض می‌کنیم که و الراجح الثانی، منتها یک سؤال این‌جا هست که امام که می‌فرمایند که ... امام در کلام‌شان این بود که و الاول راجح، «لا یخلو أولهما من رجحان» اولهما یعنی هر دو صحیح است من رجحان، این فتواست، من رجحان، حالا رجحان دارد، لا یخلو، آن هم تازه لا یخلو من رجحان، خیلی زرنگانه است این‌جا که حالا ... بله اولی لا یخلو من رجحان، ولی حالا بالاخره چی؟

س: ظاهرش که فتواست که

ج: من رجحان. آن وجه یعنی دلیل، وجه یعنی دلیل.

س: ظاهر لا یخلو من رجحان اقوی است من لا یخلو من دلیل.

ج: نه وجه یعنی دلیل.

س: بعضی‌ها می‌آیند تعلیقه می‌زنند لا یخلو من وجوه وجهیه. یعنی یک دلیل معتبر، وجه، یعنی یک وجهی دارد. لا یخلو من قوه بله، ولی لذا پایین‌تر از لا یخلو من قوه است.

ج: اگر وجه، ببینید آخر می‌گویند که وجوهی دلالت می‌کند الاول. وجه یعنی دلیل، اگر وجه به معنای دلیل باشد خب لا یخلو من دلیل. من دلیل. اصلاً بگوییم لا یخلو من دلیل. یک دلیلی بالاخره دارد خب خوب است اما من رجحان، خب رجحان ظنی ممکن است که باشد. یا یک چیزی دارد.

فلذاست حالا فتوا که خیلی مشکل است در این مسئله‌ی ذو وجوه، ذو احتمالات کذا، ولی در عین حال این همان ثانی، لا یخلو من رجحان، فلذا کسی بخواهد باید احتیاط بکند و مصالحه و امثال ذلک.

این فرع فعلاً تمام شد بقیه‌ی فرع آخری که مائن قدس سره ذکر کردند که می‌ماند برای فردا و آن این است که کرهه علی معین فضّم الیه غیره. که این‌جا که الان بحث می‌کردیم معین نبود احدی بود هر دو را با هم فروخته. این‌جا نه اگرهه علی معین فضّم الیه غیره. این آخرین فرعی است که در تحریر عنوان شده این را ان شاءالله بحث بکنیم و برویم سراغ ...

و صلى الله على محمد و آل محمد.